

نقد به نظرات "راه کارگر"

درباره ماهیت طبقاتی دولت

حسین الهی
۵۸/۱۲/۱۷

جناب ما هرگز ادعای خطا نپذیریم .
نکرده است . ما ، بنامند اسقف های اعظم
استالینیسیم حقایق پیش ساخته را شکل وحی
الهی دریافت نمی کنیم . ما مطالعه می کنیم
بحث می کنیم ، نتیجه گیری هایمان را در پرتو
تجربه می آزماییم ، آشکارا اشتباهات پذیرفته
شده را تصحیح می کنیم و به پیش می رویم
هوشیای علمی و دقت و سخت گیری شخصی از
بهترین سنن مارکسیسم لنینیسم اند . ما
امیدواریم از این جهت به آموزگاران صادق
بمانیم .

(تروتسکی : دولت کارگری و مساله ترومیدورو
بنیادینسم)

نقل قول فوق جهت انتقاد از خودویا
تصحیح موضع یا تحلیل نادرستی آورده نشده
است . بلکه منظور یادآوری شیوه برخورد
مارکسیستی به مبارزینی است که معتقدند برای
انقلابیون دو راه ، دو شیوه برخورد بیشتر
وجود ندارد : شیوه چماق و مشت و توده چرب
زبانی . و به نقل قولی از استالین استناد
می کنند که : " لنین اغلب می گفت که بسیار دشوار
است مساله های را با چماق و مشت به انقلابیون
تحمیل کرد ، ولی گاهی بسیار آسان می توان
با چرب زبانی آنان را جذب کرد ، رفقا این
حقیقت لنینی را نباید هرگز فراموش کرد ."
نمی دانیم لنین در کجا و چه وقت چنین اندوژی
به استالین داده است . اما می دانیم که
فقط و فقط استالین آنرا شنیده است .
استالین در تخیلات خویش ، محتملاً لنین را به
هیئت آنچه که خود می خواسته ، تصویر می کرد
است . بنهر رو ، به حقیقت دیگری نیز آگاهیم
که استالین بدیل چماق و مشت را برگزید و در
این بهگزینی نیز برآستی همتا نداشت . از
سوی دیگر می توانیم حدس سزیم که قاعدتاً
هنگامیکه چرب زبانی کاری از پیش نبرد ، به
ناچار چماق و مشت به کار خواهند آمد ، و این
دو دوری يك سکه اند و آنهم سکه استالینیسیم
که خود نمایانگر عقب ماندگی دیوان سالاری
(بورکراسی) است . اما این شیوه برخورد
بین انقلابیون ، به روشنی ، نه شیوه
مارکسیستی - لنینیستی بلکه ماکیاولیستی است .
و ماکیاولیسم ناب ! استالین چنان پای بند
اصل چرب زبانی و مشت و چماق بود که ابتدا
اکثریت کمیته مرکزی حزب بلشویک را با چرب
زبانی و سپس با مشت و چماق ، و آنهم مشت
و چماق ناب ، از تهمت و افتراهای بیشمارانه

تا تبعید به سیبری و سپردن به جوخه های
اعدام نابود کرد و جنبش کارگری را به ورطه
هلاکت کشاند . و اکنون جای تعجب و تاسف
است که تئوری کاسیکارانه فوق ، و اینهم باز
تحت عنوان لنین ، پس از فجایع تاریخی ، از
قلم کسانی که خود را گویا در معرض چنین
برخوردی می بینند ، تکرار می شود .

در نتیجه جهت برخورد سالم و مسموم
نکردن فضای مبارزه ایدئولوژیک بایسته است که
حقیقت استالینستی فوق فراموش شود " ردیف
کردن يك سلسله اتهامات ۰۰۰ و مسموم کردن
فضای مبارزه ایدئولوژیک با روحیه غیر کدونیستی
و تعالیات گروه - مدارانه می تواند بزرگترین
ضربه را به مبارزه ایدئولوژیک سالم و کمونیستی
وارد آورد " ۰۰۰ و " بررسی و نقد
مواضع و تحلیل های سازمان های سیاسی
گوناگون چه در صفت انقلاب ، و چه در خارج
آن می تواند بسیار آموزنده باشد و يك مبارزه
ایدئولوژیک سالم و انقلابی در میان مبارزان
دامن بزند ."

" راه کارگر " به کدام شیوه پای بند است
بشیوه ماکیاولیستی ، کاسیکارانه ، استالینستی
چرب زبانی و مشت و چماق ، یا بشیوه " برخورد
سالم " ۰۰۰ ؟ امیدوارم که دومی باشد . هر
چند که " راه کارگر " در ضمیمه شماره ۱۲ به هر
دو شیوه ابراز علاقه کرده است .
پرسیدنی است شیوه ماکیاولیستی -
اپورتونیستی در بحث سیاسی چیست ؟ این
شیوه " شاهانه " را حزب توده ایسرا ن و
استالینیسیم در سطح جهانی بدون جنبش
کارگری آوردند . و متأسفانه بخش اعظم چپ
ایران از این نالودگی پالوده نشده است .
جنبه های خشن و قرون وسطایی اش را می توان
به روشنی در حزب توده دید و جنبه های
سایه روشن و ضعیفتر آنرا در کسانی که علیرغم
ادعای خود به " بحران هویت " دچار
شده اند .

بنابراین در اینجا به انتقاد نظرات
" راه کارگر " پرداخته خواهد شد . برخوردی
یکسره جدا از چرب زبانی و مشت و چماق .
انتقاد به جنبه های از دیدگاه و خط (؟) " راه
کارگر " پیرامون ماهیت دولت و انقلاب ایران .
مساله چیست ؟ مساله درباره شناخت
ماهیت طبقاتی دولت است : " ماهیت طبقاتی
دولت کنونی چیست ؟ جهت تبیین و شناخت
ماهیت طبقاتی دولت بطور کلی باید دید که
از منافع طبقاتی - تاریخی کدام طبقه علیه

طبقه دیگر اجتماعی دفاع می کند .
بعبارت دیگر مثلاً در دولتی مفروض آیا قوانین انکشاف
وجه تولید سرمایه داری متحقق میشوند و رژیم
مزبور در چنین جهتی گام برمی دارد . یا
نوسط رژیم نادیده گرفته میشوند ؟ اگر قوانین
انکشاف وجه تولید سرمایه داری متحقق میشوند
رژیم سرمایه داری است و در نتیجه آنچه ضروری
است مالکیت خصوصی و امکان انباشت سرمایه
و تحقق ارزش اضافه است .

کارنامه دولت " جمهوری اسلامی "
در یکسال اخیر ، سراسر حکایت از سرکوب
کارگران و زنت کشان و دفا از سرمایه می کند .
از کشتار به درگاه خلق کرد در سندهج ، حمله
به ختو ، ز ، بار سازی انش شاهنشاهی
تحت نام اردشیر اسدوی ، کشتار خنقهای ترکمن
عرب ، کرد ، به کلوه ستن کارگران
اعتصابی و بیچارگان کشتار وادگیران بسدر
انزلی ، وغیره کرده تاسف ماکیت از مردم
در تمام سطوح و سیاستهای اقتصادی از قبیل
استغاثه ، الماس ، نذر ، بازار بدرگاه سرمایه
داران ، ملی کردن بانکهای ورشکسته ، تخم
اندو زرده اخیر جناب بنی صدر مینی بر ملی
آکردن تجارت خارجی و تغییر بهره بانکی ، طح
اجپاد سازندگی شلاق زدن خرد فروشان
بچرم گرانفروشی ، و ۰۰۰ ، بیابانگر ایمن
نحقیقت است که دولت جمهوری اسلامی " از
انفناغ سرمایه داران و زمینداران دفاع میکند .
اما بخش وسیعی از چپ ایران در
جواب به سوال بنیادی فوق مطلقاً نه تنها
نشان داد که از مارکسیسم لنینیسم فقط اسم
آنرا بلغور می کند ، بلکه شگفتی آور اینکه
تحلیل طبقاتی را یکسره فراموش کرده و حتی
قادر به شیوه درست طرح مساله هم نیست .
سوال بنیادی " ماهیت طبقاتی دولت
چیست ؟ " بدینگونه طرح شد : آیا دولت
خلقی و ضد امپریالیست است یا ضد خلقی ؟
ملی است یا ضد ملی ؟ وغیره . در نتیجه
سوال بدرستی طرح نشده و هنگامیکه سوال
بدرستی مطرح نشود بناگیز جوابها نیز
بی اعتبارند . مانند سئوالاتی که در قرون
وسطی برای کشیشان و اسکولا ستیکها مطرح
می شد ، از جمله اینکه " بر سر هر سوزن چند
فرشته جای میگیرد ؟ "

و اما فراتر از این ، شیوه برخورد و
تحلیل نیز دست کمی از شیوه اسکولا ستیکها
ندارد . مثلاً در زمینه علم طب و تشریح و کالبد
شکافی ، استاد بر بالای کالبد می ایستاد و

ابداً این نیست که این شکست‌ها از . مثلاً سال ۱۹۲۳ سالی که سلسله شکست‌ها آغاز شد . مسلم بودند . در واقع . علیرغم شکست پرولتاریاد سال ۱۹۲۳ در آلمان . هنوز پیروزی‌های زیادی ممکن بودند . همانطور که انقلاب‌های چین یوگسلاوی . و وقایع اسپانیا و فرانسه در سالهای ۳۰ نشان دادند . حتی جلوی پیروزی هیتلر راهم میشد گرفت . ولی از انتهای سالهای بیست دیگر فقط با شکست سال ۱۹۲۳ . نابودی انقلاب چین در سالهای ۲۷-۱۹۲۶ . انزوای مداوم . ج . ش . س . ققدان چشم اندازه‌های بین‌المللی برای کمونیست‌ها . بعلمت پیروزی نازی‌ها . شکست بسیج‌های کارگری در فرانسه در اواسط سالهای ۳۰ و شکست انقلاب اسپانیا در جنگ خونین داخلی . روبرو نبودیم . بلکه برآیند مجموعه آثار این عوامل بود که بر دنیا سایه انداخته بود . ارزیابی نادرست از اهمیت این پدیده اساسی‌ترین عامل در پیش‌بینی‌های خطای تروتسکی بود . و این در عین حال عاملی بود که احزاب سوسیال دمکرات و کمونیست را قادر ساخت نقش کلیدی خود را در بازسازی و تحکیم نظام بورژوازی در غرب بازی کنند .

آنها بر میانگین‌خندند . بحرانی که به از بین رفتن تدریجی کنترل بوروکراسی کرمین بر بخش‌های عمده ای از نواحی تحت تسلط آن منجر میشد . ولی این دو عامل پیشنهادی ققدان انقلاب آلاب آلمان و تحکیم ظاهری استالینسم در جنبش کارگری جهانی - بعلمت محتوای عمومی نزول آگاهی طبقاتی توانست چنین آثار فاجعه آمیزی بر روند انقلاب . مخصوصاً در کشورهای غربی بگذارد . اگر مثلاً بسیج‌های توده ای از تحت کنترل احزاب کمونیست ایتالیا و فرانسه خارج شده بودند . آنطور که بعد از سال ۱۹۱۸ از کنترل احزاب سوسیال دمکرات . آلمان خارج شدند . تاثیر متلاشی کننده‌های بر استالینسم میگذاشت . ولی این اتفاق نیفتاد . زیرا بعد از تاثیر مجموعه ۲۰ سال شکست . خودانگیزگی و ظرفیت خود سازماندهی طبقه کارگر از آنچه ما در سال ۱۹۴۰ و حتی ۱۹۴۴ پیش‌بینی کرده بودیم کمتر بود . علت اصلی محدودیت‌های برخاست انقلابی سالهای ۴۸-۱۹۴۴ در اروپا را باید در برآیند مجموعه این عوامل جستجو کرد . و اینرا هم میخواهیم روشن کنم که منظور من

نقد به نظریات

زد . شهید ستان شهری را اگر پرولتاریا بدنبال خود نکشد نمیتواند موفق بشوند . (لازم به تذکر است که شهید ستان شهری بیش از چهل درصد جمعیت شهری را تشکیل میدهند) و همتراز همه دهقانان فقیر روی زمین که جزو متحدین پرولتاریا و یاری در انقلاب سوسیالیستی هستند .

پرولتاریا باید برنامه مستقل خویش را که از ضروریات مبارزه و تحلیل مارکسیستی از جامعه و مبارزه طبقاتی و قانونمندیهای آن بدست آمده پیش بگذارد و خرده بورژوازی شهر و ده را بد و ر خود متشکل نماید . این خرده بورژوازی راه حل مستقلی برای حل جامعه ندارد . پرولتاریا با خرده بورژوازی به تساری درد و ملت شرکت نخواهند کرد و خود را به "گچی" و "کودنی"

تاریخی "خرده بورژوازی تنزل نخواهد داد . بلکه در مبارزه طبقاتی . سیاسی . همزبانی کسب کرده و خرده بورژوازی را به پیروی از برنامه خود متقاعد خواهد کرد . پرولتاریا برنامه‌های گنج وایده آلیستی و تخیلی خرد و بورژوازی را قبول نخواهد کرد بلکه در برابر آن برنامه مستقل و سوسیالیستی خود را پیش میگذارد . و بکمال دهقانان دیکتاتوری پرولتاریا رانه برخورد بورژوازی . بلکه بر بورژوازی اعمال میکند . سازمانهای سیاسی کارگری نباید تحت عنوان "برنامه حداقل" . مرحله انقلابی و غیره پرولتاریا را بدنبال توهمات مذهبی و غیر مذهبی سازمانهای خرده بورژوازی (از قبیل سازمان مجاهدین خلق) بیاندازند . چشم انداز این سیاست دنباله روی و شکست است . آیا "راه کارگر" و دیگر سازمانهای مدعی سوسیالیسم خواهان انتقال گچی خرده - بورژوازی به پرولتاریا هستند ؟

کتاب از اساتید طب باستان را با صدای بلند می‌کرد و دانشجویان نیز همگام با او به تشریح کالبد می‌پرداختند و هر کجا که عضوی از ارگانیم بدن با رهنمود های کتاب فوق مطابقت نداشت ، ایراد را از کالبد می‌گرفتند و نه از کتاب .

بعبارت روشنتر شروع بررسی نه واقعیت بلکه پیش فرضها ، دگم ها و ایده‌ها هستند . مساله این نیست (برای آنان ، اسکولا ستیکها) که ماهیت طبقاتی دولت را توضیح دهیم بلکه مساله اینستکه " ما می‌گوئیم باید دولت " ضد خلقی " سرنگون شود ، حال آیا این دولت ضد خلقی است یا خلقی ؟ در اینجا روشن شدن ماهیت " خلقی " یا " ضد خلقی " بودن دولت جهت اعتبار بخشیدن و ابقا تئوریهای از پیش داده شده و در ضمن ورشکسته بکار می‌رود . و تمام این شیوه‌ها بنام مارکسیسم - لنینیسم و ماتریالیسم علمی ارائه می‌شوند .

" راه کارگر " بنظر می‌رسد که حداقل باین مساله واقف شده است که بحران ایدئولوژیک بعنوان " حقیقتی تلخ " ، ولی بهر رو ، وجود دارد و گویا کوشش می‌کند که این بحران را حل کند . " حقیقتی است تلخ ، اما در هر حال یک حقیقت است " که " راه کارگر " بعنوان بخشی از چپ ، بدنبال یافتن ریشه این بحران و رفع نمودن آن نیست و دقیقاً بهین دلیل خود نیز گرفتار همین بحران ایدئولوژیک نیز هست ، اگر چه بصورتی دیگر . اگر به برداشتی پوپولیستی (خلق گرا) از دولت حمله می‌کند ، خود درک رقیق تری از آنرا ارائه می‌دهد . چنانکه به کسانی که دولت را " خلقی " می‌دانند ، انتقاد می‌کند ، اما خود معتقد است که دولت " ضد خلقی " است .

در ضمیمه " راه کارگر " شماره ۸ می‌نویسند : " برخی از سازمانها با مشاهده اقدامات ضد خلقی و ضد انقلابی دولت ، حاکمیت کنونی را کاملاً بحق ضد خلقی ارزیابی میکنند . اما از آنجا که معتقدند روحانیت نماینده خرده بورژوازی سنتی مرفه است " (تاکید از نویسنده) . دقیقاً اشکال بر سر " اما است . تمام انتقاد " راه کارگر " به سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر " در این خلاصه می‌شود که " پیکار " مساله نمایندگی " را نفهمیده است . و اگر " مساله نمایندگی " را بفهمد دیگر مساله ای وجود ندارد . برسیدنی است که چگونه درک " پوپولیستی " ، عامیانه و اکونومیستی از آموزشهای مارکسیزم - لنینیزم صرفاً با فهم " نمایندگی سیاسی " به درک واقعا مارکسیستی - لنینیستی تبدیل میشود ؟ شاید مقصود " راه کارگر " از بکار بردن مفاهیم " پوپولیستی " ، " عامیانه " و " اکونومیستی " چیزی به غیر از مفهوم رایج و علمی آن ها در ادبیات مارکسیستی باشد ؟ اگر نیست چگونه این استحاله ممکن است ؟ اما بهر رو ، پاسخ

تغییری نمیدهد که ، حداقل به ریشه بحران ایدئولوژیک پی نبرده است و دقیقاً به همین دلیل خود به این بحران شدیداً مبتلا است . زیرا از یکسو بحران ایدئولوژیک را محصول تفکر پوپولیستی میدانند و " سازمان پیکار " نیز به این بیماری مبتلا است . اما چنانکه دیدیم ، " راه کارگر " با تفکر " سازمان پیکار " تا نقطه ای موافق است . و ریشه و مدت بحث را پذیرفته است . بررسی خواهیم کرد .

" راه کارگر " معتقد است بحران ایدئولوژیک در سه مساله مرتبط بهم مشهود است که یکی " در مورد وظایف تاریخی انقلاب ایران (که دوری چشم گیر از مارکسیسم - لنینیسم در زمینه تحلیل ساخت اقتصادی - اجتماعی جامعه ، موجب آشفتگی ها و تناقض گویی میگردد) " است . بیینیم ، آیا مثلاً ، در این مورد " راه کارگر " دچار آشفتگی و تناقض گویی و در نتیجه دچار بحران ایدئولوژیک نیست .

" راه کارگر " معتقد است " مبارزه ضد امپریالیستی از مبارزه طبقاتی جدایی ناپذیر است " (رژیم کنونی از آنجا که از سرمایه داری وابسته " ، یعنی از سلطه سرمایه در مناسبات سرمایه داری وابسته دفاع میکند نمیتواند ضد امپریالیست باشد) . مضافاً اینکه در جامعه سرمایه داری ایران " سرمایه داری ملی " اساساً وجود ندارد . بنابراین طبقه و اقشار انقلابی عبارتند از طبقه کارگر (ناگفته پیداست که رهبری را بعهده دارد) ، و اقشار مختلف خرده بورژوازی شهر و روستا . و انقلاب آینده در نتیجه ، " انقلاب دمکراتیک توده ای " است و دولتی که بوجود خواهد آمد قاعداً " دولت دمکراتیک توده ای " باید باشد (البته در هیچ جا از " دولت دمکراتیک توده ای " نام نبرده اند و این نامی است که منطقاً باید بر آن دولت بگذرانند) ، بعبارت دیگر یک " بلوک سیاسی " از پرولتاریا و خرده بورژوازی .

اما بیینیم معنای واقعی رهبری پرولتاریا در " بلوک سیاسی " از دیدگاه " راه کارگر " چیست ؟ ضمیمه شماره ۹ " راه کارگر " ، مفهوم " بلوک سیاسی " را بدین ترتیب روشن میکند : " " از این رو در هر بلوک سیاسی یک طبقه و یک یا یک تشر اجتماعی نقش هدایت کننده را دارد . در اینجا سئوکه مساله " همزونی " مطرح میگردد . در هر بلوک سیاسی طبقه یا تشر " همزونی " سمت تاریخی و وظایف سیاسی آن بلوک را تعیین می‌کند . البته روشن است (ضد البته مثل روز) که گروه هدایت کننده نمیتواند تمایلات و مختصات تاریخی و طبقاتی متحدانش را نادیده بگیرد و گرنه بلوک سیاسی متلاشی خواهد شد . " راه کارگر " چه میگوید ؟ اگر عبارات فوق را بشکافیم به این نتیجه میرسیم که میگوید ، " همزونی " پرولتاریا در انقلاب و دولت حرف مفت است . " همزونی " پرولتاریا از اینقرار به مانند مدالی از سوی خرده بورژوازی

سازش طبقاتی که دنبال نموده است ، اعطای میشود . بنابراین اینکه چرا خرده بورژوازی در جنبش اخیر همزونی را به پرولتاریا نداد ، شاید ، نتیجه یک اتفاق و تصادف نامیمون بوده باشد . بررسی کنیم .

برنامه خرده بورژوازی سنتی (مرفه و غیر مرفه ، خوشحال و غیر خوشحال) در تحلیل نهایی چیزی نیست بجز برنامه بورژوایی یعنی تقدس مالکیت خصوصی و دفاع از مناسبات تولید کالایی و حراست از سرمایه . آشکار است که برنامه خاص خرده بورژوازی اساساً وجود ندارد و هنگامیکه پرولتاریا یا خرده بورژوازی یک " بلوک سیاسی " را تشکیل میدهد ، بدین معنی است که پرولتاریا برنامه خود را به سطح برنامه بورژوایی تقلیل میدهد . چرا که در غیر اینصورت " بلوک سیاسی " شکسته میشود و این گناه کبیره است زیرا نه تنها با کتاب استالین مطابقت ندارد بلکه به مذاق " راه کارگر " نیز خوش نمی‌آید . یعنی " " گروه هدایت کننده " که همان پرولتاریا باشد نمیتواند تمایلات و مختصات تاریخی و طبقاتی متحدانش را نادیده بگیرد و گرنه بلوک سیاسی متلاشی خواهد شد . " از سوی دیگر این " بلوک سیاسی " در انقلاب دمکراتیک توده ای " قرار است سلطه امپریالیسم را از ریشه برکنند و بر طبق تئوری نیز " مبارزه ضد امپریالیستی از مبارزه طبقاتی جدایی ناپذیر است " (یعنی تصادف کار و سرمایه است) . در نتیجه " راه کارگر " پرولتاریا را به چاه و بن می‌اندازد که نه میتواند مبارزه ضد امپریالیستی بکند ، چراکه با مبارزه طبقاتی علیه سرمایه عملاً علیه خرده بورژوازی و برنامه وی مبارزه کرده و " بلوک سیاسی " شکسته میشود . و اگر بخواهد " بلوک سیاسی " را نگه دارد نمیتواند مبارزه ضد امپریالیستی بکند . زیرا ، مبارزه ضد امپریالیستی از مبارزه ضد سرمایه داری جدا نیست .

" راه کارگر " از پرولتاریا ، شتر مرغ ساخته است . درود بر " راه کارگر " .

جنبه دیگری را در نظر بگیریم . فرض کنیم که برنامه خرده بورژوازی ، یک برنامه بورژوایی نیست و موافق مبارزه طبقاتی پرولتاریا علیه سرمایه است (للعجب !) و فرض کنیم هنگامیکه " راه کارگر " میگوید : " " گروه هدایت کننده نمیتواند تمایلات و مختصات تاریخی و طبقاتی متحدانش را نادیده بگیرد . مقصودش اینستکه تمایلات و مختصات تاریخی و طبقاتی پرولتاریا و متحدانش (یعنی خرده بورژوازی) همراه و همیشه یکان است . و طبقه کارگر هم در این " بلوک سیاسی " همزونی کسب میکند (چطور معلوم نیست . شاید خرده بورژوازی به پرولتاریا میگوید چون شما پرولتاریا هستید و هوادار " راه شتر مرغ " و قرار است که همزونی داشته باشید ، بفرمائید اینهم همزونی ") . بیائید باز هم فرض کنیم که این " بلوک سیاسی " گذاشتن

از انقلاب موفقیت آمیز "دمکراتیک تود" ای تشکیل میشود. بسیار خوب گویا تمام مسائل دیگر به میمنت و مبارکی پیش میرود. اما پرسیدنی است که دیگر تمایز بین طبقه کارگر و خرده بورژوازی چیست؟ و چرا دیکتاتوری خرده بورژوازی دیکتاتوری پرولتاریا نیست؟ و چرا انقلاب سوسیالیستی نیست؟

اما موضوع به اینجا ختم نمیشود. ما با مساله جدی تر و عمیقتری مواجهیم. اساسا پرسیدنی است که چرا پرولتاریا می باید با قشر و یا طبقه ای دیگر وارد یک "بلوک سیاسی" بشود. "راه کارگر" جواب خواهد داد: زیرا مرحله "انقلاب دمکراتیک توده ای" است. چرا چنین است؟ لابد زیرا پرولتاریا باید با خرده بورژوازی وارد "بلوک سیاسی" بشود. ضمیمه "راه کارگر" شماره ۹ که اختصاصا به روشن کردن مفهوم "بلوک سیاسی" دارد به وقایع قرن نوزدهم می پردازد و به مثالهای امپراطوری آلمان تحت رهبری بیسمارک، دولت ژاپن، انگلیس (رابطه توی ها و ویگ ها) در جریان انکشاف مناسبات تولید بورژوازی پرداخته و بلوکهای سیاسی که بورژوازی خواسته یا دیگر اقشار و طبقات جامعه برای تقابله با پرولتاریا علیه وی تشکیل میداد، روشن میکند. و حال که مفهوم "بلوک سیاسی علیه پرولتاریا" روشن شد، به بلوک سیاسی که پرولتاریا و خرده بورژوازی میتوانند تشکیل بدهد می پردازد. "بلوک سیاسی" در دولتهای قرن نوزدهم، شاید "راه کارگر" را به این نتیجه میرساند که پرولتاریا نیز ناچار است در مبارزه سیاسی خویش "بلوک سیاسی" بسازد. "راه کارگر" کیفیت کاملاً متمایز انقلاب پرولتاری را با انقلابات بورژوازی و کیفیت متفاوت مبارزه پرولتاریا را با مبارزه بورژوازی برای بدست گرفتن قدرت نمی بیند. جهت اثبات این ساختمان منطقی و تئوری مزبور، که "راه کارگر" بنا نموده است، بناچار مفاهیم نوینی از طبقه کارگر و خرده بورژوازی میسازد. در بالا دیدیم که از پرولتاریا شتر مرغ ساخته شد و اکنون ببینیم این خرده بورژوازی چه پدیده ای است که پرولتاریا ناچار است خود را برایش به هیات شتر مرغ در بیاورد.

"راه کارگر" در ضمیمه شماره ۱۰ می نویسد: "..... بلوک سیاسی" در یک وضعیت تاریخی بیان کننده قرابتها و همسویی های طبقاتی معین جامعه است. همسویی از منافع عینی طبقات تشکیل دهنده "بلوک سیاسی" ناشی میگردد و یک امر تصادفی نیست. بنابراین بلوک سیاسی بر منافع واقعی طبقات استوار است و نه بر توهمات آنها. مثلا دهقانان از لحاظ تاریخی با پرولتاریا همسو هستند. و "پرولتاریا و دهقانان میتوانند بلوک سیاسی پایداری تشکیل بدهند، چرا که میتوانند در کنار هم زندگی کنند و رشد

یکی بمعنی تضعیف و نابودی دیگری نیست." (تاکید از نویسنده)

تصور نکنید که این جملات را یک سوسیا لیست تخیلی نگاشته است. ابداً این تحلیل بر جسته (؟) مارکسیستی - لنینیستی از قلم کسانی تراوش میکند که مدعی حل بحران ایدئولوژیک چپ هستند. به رفقای "راه کارگر" رفیقانه توصیه می کنیم که بیانیهمونیست "را یک بار دیگر (شاید برای هزار یکمین بار) با دقت بخوانند و بعد بگویند که آیا رشده پرولتاریا بمعنای تضعیف دهقانان (خرده - بورژوازی) نیست؟ آیا منافع عینی خرده بورژوازی و پرولتاریا یکسان است؟ خیر و هزار بار خیر. پرولتاریا خواستار نابودی مالکیت خصوصی است و خرده بورژوازی خواستار سیستم بهره کشی - بهره دهی است. پرولتاریا خواستار تغییر بنیادی روابط تولید کالایی تعمیم یافته است. در حالیکه خرده بورژوازی خواستار آن نیست. حال چطور منافع ایندو میتواند یکسان باشد. مگر اینکه رهبری سازشکاری بتواند پرولتاریا را تحمیل کسره و تحت نام منافع تاریخی به سازش نه تنها با خرده بورژوازی که با بورژوازی و بکشاند رفقا مگر شما نبودید که در جزه "فاشیسم" نوشتید که "فاشیسم" (بمثابه جنبش توده ای خرده بورژوازی) غالباً بر آغاز نمودهای تند ضد سرمایه داری دارد.

لیکن این ضدیت با سرمایه بزرگ از لحاظ تاریخی سترون است. چرا که میخاهد سرمایه بزرگ را بصورت یک شر اخلاقی بکوبد در حالیکه مالکیت خصوصی را حفظ کند. (تاکید از نویسنده) حالا چطور شد که خرده بورژوازی با پرولتاریا از لحاظ تاریخی دارای منافع یکسانی شد؟

اما بیایید فرض کنیم هنگامیکه "راه کارگر" از منافع یکسان تاریخی و واقعی پرولتاریا و خرده بورژوازی صحبت میکند منظورش اینست که چرن "انقلاب دمکراتیک توده ای" است در نتیجه نفع پرولتاریا (؟) اینست که فعلاً با خرده بورژوازی "بلوک سیاسی" تشکیل بدهد. اما از این دیدگاه نیز مساله منتفی است. زیرا "راه کارگر" چنین منظوری ندارد و مکرراً اعلام میکند که بلوک سیاسی پرولتاریا و خرده - بورژوازی پایدار است و ایندو تضاد آنتاگونیست نیستی با یکدیگر ندارند در حالیکه پرولتاریا و بورژوازی دارای تضاد آنتاگونیستی هستند و نمیتواند "بلوک سیاسی پایدار بسازند" (لابد موقت و ناپایدار مجاز است، ؟)

اما بگذارید از هفت خوان اشتباهات تئوریک و اغتشاشات فکری تفکر "راه کارگر" بگذریم و ببینیم بالاخره در خوان هفتم پس از پیروزی "انقلاب دمکراتیک توده ای" و استقرار دولت پایدار "دمکراتیک توده ای" چه اتفاقی می افتد. بزم "راه کارگر" این "دولت نوین" پایدار خواهد بود. اما پرسیدنی است که

ماهیت طبقاتی این دولت چیست؟ و اگر این دولت، دولت کارگری یا دیکتاتوری پرولتاریا نیست (که بر اساس تئوری رفقا نیز نمیتواند باشد) طبقه کارگر چگونه و چه وقت دیکتاتوری خود را برقرار میکند؟ "راه کارگر" نه تنها سخنی از دیکتاتوری پرولتاریا نمی گوید بلکه ماهیت طبقاتی "دولت نوین" را نیز توضیح نمیدهد. هنگامیکه می گوید "دولت نوین" دولتی پایدار است و تضادهای آنتاگونیستی وجود ندارند، میتوان نتیجه گرفت که "دولت نوین" که حاصل انقلاب سوسیالیستی نیست، میتواند بطور مسالمت آمیز، شاید آنهم اگر ضروری باشد، بدل به دولت کارگری شود و ضرورتی هم بالطبع به انقلاب سوسیالیستی نیست. آیا نمیتوان نتیجه گرفت که "راه کارگر" به منجلاب رفرمیسم در غلطیده است؟ آیا نمیتوان نتیجه گرفت که "راه کارگر" تئوریهای رفرمیستی قدیم را تحت پوشش جدید تئوری مبتذل تری احیا کرده است؟ آیا تئوری مزبور تفاوت کیفی با تئوری حزب توده دارد؟ تفاوت تحلیل حزب توده با "راه کارگر" فقط اینست که حزب توده خمینی را نماینده خرده - بورژوازی میشناسد. اما "راه کارگر" وی را نماینده خرده بورژوازی ندانسته بلکه از هنگام به قدرت رسیدنش نماینده بورژوازی انحصاری و غیره میداند. در غیر اینصورت "راه کارگر" چنان میکند که حزب توده میکند. اختلاف بر سر یک ارزیابی است و بس.

راه کارگر در جزه "فاشیسم" که توسط دانشجویان هوادارشان در نیر ماه چاپ شد می نویسد: "..... مبارزان چپ و کمونیست در کاریکاتورهای از تحلیل طبقاتی نرو میغلتنند غالباً همدیگر را متهم به انحراف در فهم ماهیت دولت کنونی و سازش با نیروهای ارتجاعی میکنند. لیکن دعوا بر سر نحوه کنار آمدن با بلوک حاکم است. نه بر سر نفس کنار آمدن" (تاکید از نویسنده).

"راه کارگر" با نفس کنار آمدن مخالف است. بسیار خوب اما چنانکه خود گفتید و نشان داده شد با نفس کنار آمدن با خرده بورژوازی موافقت. و دقیقاً این سیاستی است که حزب توده، سازمان فدائیان سعی میکنند دنبال کنند. آنها نیز با نفس کنار آمدن با خرده - بورژوازی موافقت. اما دست بر قضا مساله "نمایندگی سیاسی" را نفهمیده اند و با بورژوازی مشغول کنار آمدن هستند.

اما "معضل" خرده بورژوازی (بزم فدائیان) گریبان "راه کارگر" را ول نخواهد کرد. "راه کارگر" معتقد است که چشم انداز واقعی آینده، یا محتمل ترین چشم انداز فاشیسم است و خرده بورژوازی فاشیسم را بر خواهد گردید. پرسیدنی است که حال که بزم "راه کارگر" این خرده بورژوازی (بنابسه دلایلی که خود قبول دارند و ما نداریم) بخاطر دلایل عینی و ذهنی چنان پایدار

است که قادر به پیروزی در این نبرد طبقاتی است و میتواند بچنگند . طبقه کارگر همومونی را بدست میگیرد و ماموریت خود را با کمک توده های دهقانی و خرده بورژوازی به انجام می رساند . همانطور که بورژوازی در زمان خویش با کمک خرده بورژوازی ماموریت خود را به انجام رسانید . پرولتاریا باید خرده بورژوازی را رهبری کند ، ورا به درون جنبش بکشاند و او را به موفقیت برنامه های خود علاقمند کند . اما هرگز نمیتواند باوی "بلوک سیاسی" تشکیل بدهد . در انقلاب ایران پرولتاریا رهبر است و نه در حرف که در عمل . و رهبر باقی میماند . این دیکتاتوری پرولتاریا متکی بر دهقانان و خرده بورژوازی است . برتری برنامه کارگری بر برنامه بورژوازی (خرده بورژوازی) .

"راه کارگر" به روابط طبقاتی ، دینامیسم مبارزه طبقاتی و منطق مبارزه سیاسی نمی پردازد و در محاسبات خود این عوامل تعیین کننده را در نظر نمی گیرد . لاسال در سال ۱۸۵۹ به مارکس نوشت :

"در انقلاب غریزه توده ها بطور کلی بمراتب مطمئن تر از هوش خوب روشنفکران است دقیقاً فقدان تعلیم و تربیت توده ها است که آنها را از نتایج رفتار هوشمندانه محافظت میکند در تحلیل نهایی ، انقلاب تنها با کمک توده ها و اشتیاق از خود گذشتگی آنها میتواند انجام شود . ولی توده ها ، تنها بدلیل "جهل" شان ، تنها بدلیل فقدان تعلیم و تربیت ، مطلقاً ناتوان از درک امکان گرای هستند و چون مغز تعلیم نیافته صرفاً نهایت ها را تشخیص میدهد . فقط آری و نه را میشناسد - به این دلیل آنها به نهایت ها ، کرانها توجه ندارند که بی واسطه و کل است . بالاخره این بدین معنی است که دیکتاتوران با هوش و روشنفکر انقلاب در عوض اینکه دشمنان حیل گز را در برابر خود و دوستانشان را در پشت خود داشته باشند ، برعکس ، تنها دشمنان را در برابر خود دارند و ابداً کسی را در پشت خود ندارند . از اینرو آنچه در ظاهر نقل سلیم تر بنظر می آید در عمل حماقت ناب از آب درمی آید ."

دیکتاتوران با هوش و روشنفکر انقلاب ما بدینگونه دست به تدوین "خط" جدیدی در جنبش و تدوین تئوری انقلاب میزنند . و فی البداهه و بطورزی خلق الساعه تئوری می سازند . حقیقت اینست که تا مادامی که اکثریت چپ ایران و منجمله "راه کارگر" به برخورد انتقادی و ریشه ای از انگاره ها و ایده های از پیش قبول شده خویش نبردازند در این بحران ایدولوژیک دست و پا می زنند و تحلیل شتر مرغی ارائه خواهند کرد . اکنون از بررسی طراز نوین "راه کارگر" بگذریم و ببینیم در باره دولت و دینامیسم

دلیل بجای شروع از واقعیت و تناسب نیروهای طبقاتی و تحلیل مشخص از اوضاع مشخص از مفاهیم تجریدی شروع میکنند . روش متدولوژیک جالبی است و گاهی شاید جنبه های از حقیقت را بنمایاند . اما مارکسیستی نیست . پراگماتیسم است .

"راه کارگر" خود معتقد است که "مفهوم بلوک سیاسی" و "همومونی" کمک میکند که این ماهیت طبقات را بطور انتزاعی و در خلا بررسی نکنیم . با کمک این مفاهیم میتوانیم روابط طبقاتی و مبارزات طبقاتی در یک جامعه را بعنوان یک مجموعه و در یک وضعیت سیاسی و افق تاریخی مشخص ارزیابی کنیم ."

"راه کارگر" چه میگوید ؟ میگوید که از مفهوم "بلوک سیاسی" میتوان "روابط طبقاتی و مبارزات طبقاتی در یک جامعه را بعنوان یک مجموعه و در یک وضعیت سیاسی و افق تاریخی مشخص ارزیابی کرد . اما کسانی که به الفبای مارکسیزم آشنا باشند میدانند که روابط طبقاتی و مبارزات طبقاتی در یک جامعه و در یک وضعیت تاریخی مشخص دقیقاً از تحلیل عینی و مشخص از شرایط مشخص ناشی میشود . به عبارت دیگر نقطه حرکت ماتریالیستها نه مفهوم انتزاعی "بلوک سیاسی" بلکه واقعیت مشخص است .

بهر رو "راه کارگر" صرفاً تحلیل مارکسیستی را به ابتذال میکشاند . مقایسه های تاریخی را بجای تحلیل مشخص جا میزند .

مفهوم "بلوک سیاسی" اولین بار بطور مبهم توسط کمینترن استالینیستی تدوین شد و در انقلاب دوم چین بطور بیگیر به مرحله اجرا درآمد که باعث شکست انقلاب دوم ۲۷ - ۱۹۲۵ و متلاشی شدن سازمانهای کارگری چین در شهرهای شانگهای و غیره ، و کشتار کمونیستهای چین گردید . سیاست مزبور مبنی بر ضرورت تشکیل بلوک چهار طبقه (طبقه کارگر ، دهقانان ، خرده بورژوازی شهری و بورژوازی ملی) و عدم اتخاذ سیاست مستقل کارگری استوار بود . و پس از آن در کشورهای اروپایی بعنوان "جبهه خلقی" تجویز شد که به سرنوشتی مشابه انقلاب دوم چین دچار گردیدند . و اکنون "راه کارگر" سعی میکند با تئوریزه نمودن این سیاست سازش طبقاتی تحت مفهوم "بلوک سیاسی" تئوری مزبور را اعتبار ببخشد . منتها با یک تفاوت در معادله فوق . اینکه چون در ایران بورژوازی ملی وجود ندارد ، در نتیجه معادله جبری "بلوک سیاسی" = (طبقه کارگر ، دهقانان ، خرده بورژوازی و بورژوازی ملی) تبدیل به "بلوک سیاسی" = (طبقه کارگر ، دهقانان و خرده بورژوازی) میشود . لیکن منطق همان منطق سازش طبقاتی است و منطق "استالین کیبر رهبر پرولتاریای جهان" ؟

گفتنی است که پرولتاریا با هیچیک از اقلات و طبقات اجتماعی بلوک سیاسی نمی تواند ببندد . زیرا که تنها طبقه ای

شعاعی جنبش فاشیستی را تشکیل خواهد داد و باز بزم "راه کارگر" با پرولتاریا از نظریه "زقابت" بر خواهد خواست (یعنی ازمانهای کارگری را داغان خواهد کرد و باز دلالی) ، چرا پرولتاریا باید با چنین سری "بلوک سیاسی" تشکیل بدهد . پرسیدنی است که چه لزومی دارد که پرولتاریا با خرده بورژوازی که در نتیجه کودنی تاریخی خود ر جنبش فاشیستی بدترین نوع گول و فریب پذیرا میشود . تنگ نظری و کودنی تاریخی عالی ترین شکل خود در فاشیسم متجلی می گردد "بلوک سیاسی" ببندد ؟ پر واضح است "راه کارگر" ابداً و مطلقاً قبول ندارد که میتوان با رهبری جنبش فاشیستی "بلوک سیاسی" ساخت . بسیار خوب . بنا براین "راه کارگر" باید دو راه را انتخاب کند : یا نکه معتقد باشد اساساً انقلاب برای پرولتاریا رد ستور روز قرار ندارد ، و باید از انقلاب دست بشوید ، زیرا که خرده بورژوازی به جلاب فاشیسم در غلطیده و امکان ساختن بلوک سیاسی "با وی نیست" و یا اینکه انقلاب برای پرولتاریا در دستور روز قرار دارد و این وظیفه تاریخی را بدون خرده بورژوازی ، به فاشیسم مبتلا شده انجام دهد . کدامیک "راه کارگر" قبول دارد ؟ بنظر میرسد که اولی را ؟ و به این مورد بیشتر پرداخته خواهد شد .

"رفقا شما موظفید به سئوالات فوق صریحاً جواب بدهید . اختراع و تدوین "تئوریهای طراز نوین" بطور مصلحت آمیز نه تنها بحران ایدولوژیک را حل نمیکند بلکه آنرا حادثه سرینماید . و نشانگر برخورد غیر مسئولانه نسبت به انقلاب و پرولتاریای ایران است .

پرسیدنی است که چرا "راه کارگر" خود را به بنین چاه ویلی انداخته است و آسمان و زمین را بهم می باند و تناقض می گوید ؟ جواب ساده است بخاطر اینکه "تئوری استالینیستی بلوک" بندی و سازش طبقاتی حفظ شوند . پراگماتیسم به گفته استالین (صد البته رهبر سیار بسیار کبیر پرولتاریای جهان) پرولتاریا اید با دیگر اقلات و طبقات غیر پرولتری وارد بلوک سیاسی" بشود و هر که گفت "تروتسکیست خائن" است . "راه کارگر" بصورت جبری دریافته است که این دولت ، دولت صوبی نیست ، ضد امپریالیست نیست ، خلقی نیست ، چنین و چنان نیست . پس باید سرنگون بشود . اما اگر قبول کنیم که "خرده بورژوازی در قدرت" است بناچار نمی توانیم سرنگونش کنیم ، زیرا "رفیق" استالین و پس از او "رفیق" مائو گفته اند که خرده بورژوازی خلقی است . خوب و مردمی است . "راه کارگر" برای آشتی دادن تجربه دم خود به این نتیجه میرسد که این "دولت خرده بورژوازی" نیست و چیز دیگری است . و آنوقت سعی در توضیح و تبیین آن میکنند . دقیقاً بهمین

اجتماعی خود نموده و قدرتش را بدسته، عناصر لومین و دسته های جدا شده از طبقه خویش بدسته های او باش هیتلر، موسولینی و فرانکو بدهد. عملکرد تاریخی تسخیرفاشیستی قدرت عبارت است از تغییر ناگهانی و خشن شرایط تولید و تحقق ارزش اضافه بنفع گروههای قدرتمند سرمایه انحصاری. در هنگامیکه شرایط و اوضاع عینی تولید و تحقق ارزش اضافه د چار بحران شده است. یعنی يك بحران عمیق ساختاری که با بحرانهای ادواری سرمایه داری فرق دارد. فاشیسم هم تحقق و هم نفی گرایش سرمایه انحصاری در جهت توتالیتری سازمان دادن "کل زندگی اجتماعی خویش است". لیکن سرمایه داری انحصاری نمیتواند در شرایطی که طبقه کارگزار تشکیلات و قدرت (سازمانهای سیاسی و صنفی، اتحادیه های کارگری و غیره) قابل ملاحظه ای برای بالا بردن سطح زندگی خود و مبارزه علیه فشارهای ناشی از بحران برخورد اراست، يك سیستم متمرکز ایجاد نماید. در نتیجه ضروری است که مقاومت طبقه کارگراگاه و تشکیلاتش تماما بود بشوند و این پیش فرض ضروری تمام اقداماتی است که جهت نجات هستی اجتماعی بورژوازی لازم است باید برای مدت زیادی طبقه کارگراگاه را (بنا میلیونها نفر) امتیزه و نامید کند بطوریکه ابتدائی ترین فرم مبارزه نیز امکان تجلی نیاید. چنین هدفی توسط دیکتاتوری نظامی، و غیره دست آمدنی نیست. بلکه فقط و تنها از طریق يك جنبش توده ای امکان پذیر است. چنین جنبش توده ای فقط بر پایه خرد بورژوازی که شدیداً از تورم، ورشکستی و فلاکت صدمه دیده میتواند بوجود بیاید.

اقتضای مختلف خرد بورژوازی در این شرایط از بحران شدید و ساختاری که نظام سرمایه بدان دچار شده، شدیداً آسیب مینیند. در این هنگام دو طبقه اصل اجتماعی، طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار با یکدیگر در حالت جدال دائمی بسر میبرند و جدالی سخت. طبقه کارگر بدلیل داشتن تشکیلات در مقابل هجوم سرمایه داری مقاومت میکند. اما خرد بورژوازی قادر به مقاومت نیست. از سوی دیگر خرد بورژوازی تقصیر تمام بد بختی ها و فلاکتی که دچار شده است را جنبش کارگری متشکل میدانند و در نتیجه به آن کاملاً خشمگین است. نفهمیدن این عنصر جنبش فاشیستی میتواند نتایج کاملاً اشتباهی را در بر داشته باشد و مثلاً پرونیسم یا فاشیسم مشابه انگاشته شوند. تا هنگامیکه جنبش فاشیستی که جنبش کاملاً خرد بورژوازی است، جنبش کارگری را با خاک یکسان نکند، نه از پامینشند و نه نقش تاریخی خود را به انجام رسانیده است. دیکتاتوری فاشیستی پس از سرکوب نمودن کارگران است که استوار میشود. در نتیجه پیروزی فاشیسم از لحاظ تاریخی نمایانگر ناتوانی جنبش کارگری در حل بحران ساختاری سرمایه داری پسین نفع خویش و جهت هد فهای خود میباشد.

گورسپردن انقلاب است. خواننده نباید دچار تعجب شود. حقیقتی تلخ است ولی بهر روز حقیقت دارد که "راه کارگر" انقلاب را به گور سپرده است و آنها هم بخاطر خرد بورژوازی در ضمیمه "راه کارگر" شماره ۱۱ ظفر مندانه اعلام میکنند: "انقلاب مرد، زنده باد انقلاب!" عبارت فوق یعنی نقل قولی از کتاب جنگ داخلی در فرانسه اثر مارکس، بنامند يك شعار بزرگ يك صفحه را اشغال میکند. ممکن است گفته شود که رفقای "راه کارگر" قصد دارند ادای مارکس را در بیاورند و صرفاً از بیایی عبارت مزبور خوششان آمده و برای خالی نبودن عریضه آورده اند. اظهار چنین حکمی، اگرچه نمیی از حقیقت را در بر دارد، و افعالی انسانی در حق "راه کارگر" است و به "راه کارگر" به مثابه يك گروه و روزنامه جدی که سخنش قابل تعمق است برخورد نمیکنند. برعکس "راه کارگر" راز ثوری نوین خود را آشکار میکند. راز ثوری مزبور دست شستن از انقلاب است. "انقلاب مرد" آنچه که نباید بشود شده است و آب رفته را بجوی نمیتوان بازگرداند. چنین میگویند. اما "راه کارگر" میگوید اگر "انقلاب مرد" ولی نفس انقلاب کردن هنوز نمرده است. پس "زنده باد انقلاب" در این زمینه چه ایران به رفقا و اقوامد یون است. "راه کارگر" میگوید دلخور نباشید، مسالهای نیست اگر فاشیسم آمد و جنبش کارگری و سازمانهای سیاسی اش را بدون مقاومت متلاشی و خرد کرد. زنده باد انقلاب. روزی روزگاری انقلاب خواهد شد. و چه حق دارد جواب دهد: **پایادست میرزاد!**

راه کارگر و مسئله فاشیسم

چنانکه دیدیم، "راه کارگر" معتقد است فاشیسم چشم انداز واقعی است حال بینیم فاشیسم چیست و درک "راه کارگر" از فاشیسم چگونه است و چرا چشم انداز محتمل آینده را فاشیسم می بیند. پیروزی فاشیسم را باید به مثابه محصول روابط اقتصادی، سیاسی واید تئولوژیک بین طبقات سرمایه داری پسین در نظر گرفت. فاشیسم محصول سرمایه داری محتضراست. آخرین ود رضمن فاسد ترین شکل قدرت حکومتی بورژوازی در مرحله ای است که جامعه بورژوازی بطور شدیدی توسط انقلاب کارگری تهدید شده و بورژوازی تمام نیروی خود را بخاطر دفع این یورش مصرف کرده است. فاشیسم دیکتاتوری عریان سرمایه داری است. هنگامیکه کارکرد های عادی اقتصاد با اختلال عمیق روبرو شود، جامعه بورژوازی، فاشیسم را چونان غذای هم نشد ما ستفراغ میکند. تضاد های روابط تولید سرمایه داری گاهی بچنان درجه ای رشد میکنند که راه گریزی برای بورژوازی باقی نمیاند مگر اینکه هستی سیاسی اش را فدای هستی

بپارزه طبقاتی چه میگویند. "راه کارگر" در تعیین ماهیت طبقاتی دولت آنرا بد رستی بورژوازی، سرمایه داری، از بیایی نموده و ارگان بورژوازی برای سرکوب طبقه کارگر و زحمتکشان میدانند. و چنانکه میدانیم سلطه اجتماعی يك طبقه ممکن است اشکال سیاسی نهایتاً متفاوتی بخود بگیرد. این موضع توسط تمامی تاریخ بورژوازی از قرون وسطی تا عصر کنونی تأیید میشود. بنا پارتیسم، فاشیسم، دیکتاتوری نظامی، بورژوا دیکراسی، غیره، انواع مختلف دیکتاتوری طبقاتی و یا سلطه اجتماعی بورژوازی هستند. پس باید روشن کنیم که شکل سیاسی سلطه اجتماعی بورژوازی در ایران چگونه است و چیست. عبارت دیگر گرایش عمده تعیین کننده در واقعیت ایران کدام است و بکدام سومی رود. "راه کارگر" معتقد است که چشم انداز واقعی، نه انقلاب پرولتاریایی (از نوع دیکراتیک توده ای، دیکراتیک "خلقسی" یا نوین و غیره) و مسلماً نه انقلاب سوسیالیستی، بلکه فاشیسم، یعنی تقویت ضد انقلاب است. در جزوه "فاشیسم" صفحه ۲ بخش فاشیسم چشم انداز واقعی مینویسند: "کونیستها در مجموع برنامه و تحلیل روشن و دقیق انقلابی از وضع کنونی ندارند. مقاله حاضر سعی میکند نقطه در چارچوب تحلیل موقعیت اجتماعی - سیاسی کنونی در حد توانایی پاسخی به مسائل جنبش و وظایف کونیستها بدهد. پاسخ چیست؟ اینکه فاشیسم در راه است. در بالا گفتیم و باز تکرار میکنیم که مادامیکه دینامیسم مبارزه طبقاتی در محاسبات خود از آنچه که رخ خواهد نمود، رادرنظر نگیریم. در بنست تسلیم سرنوشت شده شیوه طرح مساله و جواب به آن و تحلیل قدری گویایه و فانتالیستی خواهد بود. اینکه "راه کارگر" اینقدر خوشبین است که فاشیسم خواهد آمد و پرولتاریا و سازمانهای سیاسی اش از جمله "سازمان راه کارگر" کت بسته تسلیم فاشیسم خواهند شد مساله ای است که در اینجا فعلاً بدان نمی پردازیم و در جواب این فانتالیسم زمخت و خشن، نقلی قولی از لنین را در جواب به این سوال که آیا بحران سرمایه داری بعد از پایان جنگ باید ضرورتاً به انقلاب کشیده شود، در کنفرانس بین الملل کونیستی، می آوریم. لنین میگوید "به این سوال فقط بصورت ثوری نمیتوان جواب داد. این نوع جواب دادن، حرف مفت زدن و اسکولاستیک است. جواب این سوال راتنها مبارزه واقعی میتواند بدهد. وظیفه احزاب کونیستی این است که این مبارزه را تا حد ممکن خوب تدارک ببینند." (تاکید از نویسنده) این درک فانتالیستی را ما از برخورد "راه کارگر" با خرد بورژوازی و نقش خرد بورژوازی در انقلاب و متعاقب آن در مساله فاشیسم مشاهده کردیم و دیدیم که اینکه چشم انداز واقعی فاشیسم است، حرف مفت زدن و اسکولاستیک است. به

نمایانگر بحران عمیق انقلابی
 داری پسین است طبقه کارگر
 در برابر تضییقات بورژوازی مقاومت میکند
 بدین جهت از نظر عینی طبقه کارگر میتواند بحران
 جامعه را برفع خود حل کند. اما اگر بدلیل ضعف
 و خیانت رهبری نتواند به چنین مهمی
 دست یابد. جنبش فاشیستی تشکیلات صنفی
 و سیاسی طبقه کارگر را نابود خواهد نمود. پس
 از خرد کردن تشکیلات طبقه کارگر، جنبش
 توده‌های بورژوازی شد و ارگانهای رهبری در
 ماشین دولتی بورژوازی ادغام میشوند. این
 امر هنگامی میسر است که ایدئولوژی فاشیستی که
 مبنی بر عوام فریبی‌های از نوع ضد سرمایه داری
 و حیات از تهیدستان بود و جنبش فاشیستی. به
 مثابه یک جنبش توده‌های آنرا سرلوحه هدفهای
 خود قرار داده بود. از ایدئولوژی رسمی و
 دولتی فاشیسم پس از به قدرت رسیدن ناپدید
 گردد. این حقیقت نشان میدهد که ماهیت
 دیکتاتوری فاشیستی با ماهیت جنبش توده‌های
 فاشیستی یکسان نیست. دیکتاتوری فاشیستی
 با انگرمنافع تاریخی سرمایه انحصاری است. و
 جنبش توده‌های فاشیستی نمایانگر منافع خرده -
 بورژوازی است.
 هنگامیکه این ادغام صورت می‌پذیرد
 ارگانهای جنبش فاشیستی. یا صف مستقل
 خرده بورژوازی "تغییر شکل" میدهند. باند های
 ضربت فاشیستی تبدیل به چیزی از پلین دولت
 بورژوازی میشوند. لومبر بورلناریا که در دست
 های ضربت فاشیستی سازمان یافته‌اند.
 بورژواهای جدا شده از طبقه خود. میباشان
 فاسد. قماربازان و غیره. بعلاوه اشراف جدا
 شده از طبقه خود. درد ستگاه دولتی بورژوازی
 ادغام میشوند.
 ماتریالیسم تاریخی به بهترین وجهی کمک
 میکند تا این فراشد تاریخ فاشیسم را دریابیم. از
 هنگامیکه بدانند جنبش توده‌های شروع میشود و به
 نرزا ضحلال خود بعنوان دولت فاشیستی
 میرسد - که در این موقع تبدیل به نوعی بنا پار تیم
 میگردد.
 در نتیجه با هیت طبقاتی دولت فاشیستی.
 بورژوازی است. نوع خاصی از سلطه بورژوازی
 است. همانگونه که مثلا بنا پار تیم. بورژوا
 د مکرسی. و غیره انواع مختلف سلطه سیاسی
 بورژوازی هستند. دولت فاشیستی رسالتش
 در آغان کردن جنبش کارگری و حفظ مالکیت
 خصوصی. امکان سرمایه انباشت شده و تحقق
 ارزش اضافه است. دولت فاشیستی از جمله
 دولت‌های استثنایی است.
 اما بررسی کنیم که درک ثوریک "راه کارگر"
 از فاشیسم چیست. جنبش توده‌های خرده -
 بورژوازی فاشیستی. چنانکه در بالا اشاره شد
 از سازمانهای طبقه کارگر متنفر است و دقیقاً نشان
 دهنده آنیم که این تفراونه بخاطر مسائل اخلاقی
 بلکه بدلیل هستی اجتماعی خرده بورژوازی و
 رابطه خاص نیروهای متخاصم جامعه سرمایه

داری بحران زده است. راه کارگر را
 خرده بورژوازی و پرولتاریا. خصوصیت جنبش
 فاشیستی را با غلط اینگونه توصیف میکند: "علت
 مخالفت و دشمنی این عناصر پرولتاریا چیست
 خرده بورژوازی صف مبارزاتی مستقلی برای خود
 ایجاد میکند و بنا بر این آشکارا (؟) صف
 مستقل پرولتاریا را رقیب خود در این مبارزه
 مینماید. از طریق بسیج عناصر در کلاس (بین طبقه)
 بقدرت تحرک و مانور زیادی دست می‌یابد و اگر
 در این شرایط پرولتاریا از قدرت تحرک و مانور
 زیادی برخوردار نباشد (خواه بدلیل ضعف
 تشکیلاتی. خواه بدلیل ناکتیک‌های مناسب
 و فقدان رهبری. ترانا) بازگراول صحنه
 سیاسی میگردد و هر نوع عدم هماهنگی از طرف
 پرولتاریا را بنفله کارشکنی در امر خود تلقی میکند
 بنا بر این پیش از آنکه برای تخریب این قدر
 سیاسی. که در دست سرمایه بزرگ است
 اقدام کند. در واقع بنحوی از اسخا برای محض
 کردن پایه‌های هرزبونی خود اقدام میکند و با
 کار رقیب را از میدان خارج میکند. جز
 فاشیسم (صفحه ۱۲) (تاکید از نویسنده)
 اشتباه تئوریک عظیمی است اگر شنید
 و خشم خرده بورژوازی را نسبت به پرولتاریا
 یکسره نادیده گرفته و فراتر از این در
 رقیب یکدیگر بدانیم. جنبش
 اشتباهی مفهومی به غیر از نفی آن مکان
 اجتماعی فاشیسم بمثابه جنبش توده‌های
 ایدئولوژی آن ندارد. خرده بورژوازی
 پرولتاریا بر سر نابودی مناسبات سرمایه داری
 مبارزه نمیکند بلکه برعکس پرولتاریا را از مسبه
 بد بختی خود می‌انگارد.
 جملات بالا صراحتاً این معنی را میدهند که
 چون پرولتاریا نمیتواند سرمایه داری را در آغان
 خرده بورژوازی صف مستقل خود را تشکیل داده
 و خود میخواهد. به این کار اقدام کند و اگر از طرف
 سازمانهای کارگری عدم هماهنگی ببیند آنها را
 در آغان نمیکند. این برداشت کاملاً اشتباه
 و غیر ماتریالیستی است. (اگر نگوییم که جعل
 تاریخ است). چنانکه همه میدانند جنبش
 فاشیستی و دیکتاتوری فاشیستی به سازمانهای
 اصلاح طلب و مسیحی. هیچکدام. اساس
 نداد. فراتر از این هنگامیکه رهبری استالینیستی
 حزب کمونیست آلمان تمام سعی خود را کرد که
 ایند با فاشیست‌ها به تفاهم برسد (بحث آزاد
 گذاشت در زمانم شرکت کرد و غیره). این
 تفاهم موجب نشد که کردن رهبران سوسیال
 د مکرسی و استالینیست به زیر تیغ فاشیست‌ها
 نرسد.
 و اما مساله بسیار مهم دیگر. اینکه جنبش
 فاشیستی در شرایطی بوجود می‌آید که تشکیلات
 و سازمانهای کارگری وجود دارند و کاملاً قدرتمند
 هستند و طبقه کارگر بعنوان طبقه برای خود در
 مبارزه اجتماعی درگیر است. هنگامیکه جنبش
 فاشیستی پیروزمیشود که طبقه کارگر فرصت
 تاریخی انقلابی جهت استقرار دیکتاتوری

پرولتاریا را در دست
 سازمانی "ویا" ضعف شایع پرولتاریا. آن
 طور که "راه کارگر" بطور فاشیستی و مکانیکی
 معتقد است. بلکه دقیقاً بخاطر قدرتمند بودن
 و خیانت رهبری است و نه دلایل دیگر.
 سوما اینکه "راه کارگر" دیالکتیک حرکت
 فاشیسم را نیز نفی کرده است. و در صفحه ۱۴
 همان جزوه مینویسد: "حکومت فاشیستی در
 نهایت حکومت سرمایه داری است و هر قدر
 بیشتر فاشیسم مستقر گردد این حقیقت آشکارتر
 خواهد شد. خرده بورژوازی بیشتر از
 قدرت راننده خواهد شد."
 البته "راه کارگر" سعی نموده دیالکتیکی
 نکرند و این پدیده را در حال شدن به بررسی
 کرد. اما این دیالکتیک هر اکلیت است که
 در کنار رود خانه انحصاری و چنان گفت که میدانیم
 و نه دیالکتیک مارکسی. و رفاقتیوانند نشان
 دهند که چه وقت خرده بورژوازی درد یکسائوری
 فاشیستی در قدرت بود و چه موقع بیشتر و بیشتر از
 قدرت راننده شد. بنا به خارج بر تاپ گردید. اما
 واقعیت چیست. حقیقت این است که خرده
 بورژوازی هرگز در قدرت نبود و دیالکتیک
 حرکت فاشیسم و تغییر شکل ماهیت آنرا در بالا
 توضیح داد. و در هر کجا احتیاج به تکرار آن نمی‌بینیم.
 اکنون می‌بینیم که آیا چنین انداز محتمل آینده
 فاشیسم است. و آیا جنبش فاشیستی به این
 سوال تعجب‌برانگیز جواب داد.
 زیرا دقیقاً در آنجا که در نظر فاشیستی
 است. و در برابر. و تناسب
 سررهای طبقه کارگر. و نضج و رشد
 جنبش فاشیستی. و مضافاً اینکه
 جنبش کارگری. و بیشتر هم نیست که
 خرده بورژوازی را مناسبت بد بختی و فلاکت
 خود. و سازمانهای صنفی و سیاسی پرولتاریا
 آنکه قادر است از سرمایه داری ایران امتیازات
 بانی بگیرد. و در هر دو سرمایه داری ایران واجد
 چنین خصوصیتی نیست که بتوان از وی امتیازات
 صنفی گرفت. و در ضمن اصلی خود بداند. و
 بخواهد آنرا در هم بگردد. بنا بر این خرده -
 بورژوازی نه بدلیل فاشیسم را بخواهد گزید
 و نه جنبش را. فاشیستی و دیکتاتوری فاشیستی
 روی خواهد نه. آنچه گسسام است اینست که
 کیهکبای فاشیستی بیشترند و نخواهد کرد
 به جای پرولتاریا خواهند افتاد. گروهک‌هایی که
 از لومبر پرولتاریا و عناصر صریح طبقه تشکیلات
 شده‌اند. و اینها راهم بورژوازی ایران سازمان
 خواهد بود. لیکن این خطری جدی برای
 پرولتاریا نیست. پرولتاریا با دفاع از خود (بهر
 صورت. مسلحانه یا غیر مسلحانه) میتواند از
 خود دفاع کند. آنچه که اکنون خطر جدی
 برای آید نداشتن برنامه عملی روشن برای
 مبارزه است. خرده بورژوازی اگر بدلیل
 الترناتیو قاطع پرولتاریا را نبیند. در تحلیل
 نهایی دست به هیچگونه مبارزاتی نخواهد
 بقیه در صفحه ۴۱